

تبیین خاتمیت از دیدگاه متفکران مسلمان

شریفه فهیمی^۱

چکیده

مقاله حاضر، دیدگاه متفکران مسلمان در تبیین خاتمیت را بررسی می‌کند و هدف از آن دست‌یافتن به تبیینی صحیح از خاتمیت به دلیل بحث‌های دامنه‌دار در بین متفکران معاصر است. از بین دیدگاه‌های موجود، دیدگاه شهید مطهری، اقبال لاهوری و دکتر سروش بررسی شده است. نوع منابع استفاده شده در مقاله حاضر کتب و آثار این متفکران و برخی منابع مربوط به دیدگاه آنها به روش توصیفی است. از بررسی دیدگاه‌ها در تبیین خاتمیت روشن می‌شود که متفکران مسلمان دیدگاه‌های متفاوتی در تبیین خاتمیت ارائه کرده‌اند. شهید مطهری با منتفی دانستن علل تجدید نبوت‌ها، خاتمیت را تبیین می‌کند و به نظر می‌رسد صحیح‌ترین دیدگاه در این مورد باشد که براساس آن، راز خاتمیت در جاودانگی و تکامل اسلام است و ارکان آن مبتنی بر وضع خاص قانون‌گذاری اسلام، استعداد پایان‌ناپذیر کتاب و سنت و به‌ویژه عنصر اجتهاد در اسلام است. اقبال لاهوری معتقد است که در دوره جدید به دلیل به‌کمال‌رسیدن عقل استقرایی بشر، نیازی به دستورات بیرونی وحی نیست. این استدلال، تام نیست. (صدکتر سروش با ارائه سه تفسیر متفاوت از خاتمیت، گاهی راز خاتمیت را تجربه تفسیر نشده پیامبر ﷺ می‌داند. به‌همین دلیل وحی رازنده و انسان‌ها را هر لحظه از آن بهره‌مند می‌داند. گاهی خاتمیت را به‌معنای استغنا از وحی و گاه به‌معنای برداشتن عنصر مأموریت و ولایت از تجارب دینی و بسط تجربه‌های پیامبرانه عنوان می‌کند که همه این تفاسیر، اشکال دارد و متناقض است.

واژگان کلیدی: خاتمیت، تحریف، نقص، اجتهاد، وحی، عقل استقرایی، تجربه

دینی، بسط تجربه نبوی.

^۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه‌المصطفیٰ ﷺ العالمیه، افغانستان.

اعتقاد به خاتمیت به معنای عدم تجدید نبوت بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از عقاید مسلمانان است. همه متکلمان و متفکران مسلمان بر این مسئله اتفاق نظر دارند به طوری که اعتقاد به خاتمیت را از ضروریات دین اسلام می‌دانند و برای اثبات آن به ادله درون دینی یا دلیل نقلی تمسک جسته‌اند. بحث خاتمیت در دوره معاصر صورت تازه‌ای به خود گرفت. متفکران مسلمان در این دوره با بحث از سر خاتمیت با رویکردی متمایز از نگاه سنتی و با پرسش‌هایی برآمده از تفکر مدرنیستی، به تحلیل خاصی از وحی، نبوت و خاتمیت پرداخته‌اند و به دلیل نقدهای برون دینی بر این مسئله هرکدام به گونه‌ای متفاوت مسئله خاتمیت را تبیین کرده‌اند. از میان متفکران معاصر، اقبال لاهوری اولین گام را در تبیین فلسفه خاتمیت برداشته است و پس از او عده‌ای از متفکران مانند شهید مطهری، دکتر شریعتی، سروش و دیگران دیدگاه‌های متفاوتی نسبت به این مسئله داشته‌اند. مقاله حاضر از میان دیدگاه‌های موجود، دیدگاه شهید مطهری، اقبال لاهوری و دکتر سروش را ارزیابی می‌کند.

یکی از ابعاد مسئله خاتمیت، کارایی دین در عصر حاضر است و این مسئله موجب شده است تا برخی از متفکران مسلمان مانند اقبال لاهوری و دکتر سروش به دلیل انس بیشتر با تجدد و تأثیرپذیری از فلسفه غرب، در تبیین خاتمیت به قرائت‌های جدیدی از اندیشه دینی روی آورند که با تلقی اصیل از دین هم‌خوانی ندارد. این گونه تبیین‌ها از خاتمیت، بحث‌های دامنه‌داری را در کلام جدید اسلامی ایجاد کرده است که به دلیل اهمیت موضوع، توجه به آنها ضرورت دارد. در مورد خاتمیت و دیدگاه متفکران مسلمان معاصر در مورد آن، کتاب و مقالات زیادی وجود دارد مانند *خاتمیت، وحی و نبوت*، *ختم نبوت نوشته مرتضی مطهری؛ اثبات خاتمیت از محمد رضا ربانی؛ خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل از جعفر سبحانی تبریزی؛ تأملی در فلسفه ختم نبوت از دیدگاه شهید مطهری* نوشته مسعود امامی و *بازخوانی دو نظریه در فلسفه ختم نبوت* نوشته حسین دیبا. نوشتار حاضر با رویکردی متفاوت از آثار موجود آرای مشهور پیرامون خاتمیت را بررسی می‌کند تا به تبیینی صحیح و قابل قبول دست یابد.

۲. مفهوم‌شناسی

۱-۲. خاتم

خاتم بروزن حاتم، جمع خواتم و ختم: انگشتی، نگین انگشتی، مهر، پایان و عاقبت هر چیز. (جبران مسعود، ۱۳۷۳؛ عمید، ۱۳۷۸) از نظر شهید مطهری، خاتم به معنای مایختم به است؛ یعنی هر چیزی که به وسیله آن پایان داده می‌شود. شهید مطهری در مورد خاتم النبیین که در قرآن (رک.، احزاب: ۴۰) آمده است، می‌گوید: «این آیه را قراء سبعة، هم خاتم النبیین خوانده‌اند و هم خاتم النبیین و این اشکالی ندارد که در قرآن، يك کلمه به دو صورت خوانده شود و هر دو صورت صحیح است. خاتم النبیین اسم فاعل به معنای ختم‌کننده پیامبران است، اما خاتم نیز همین معنا و مفهوم را به علاوه يك مفهوم اضافه در بردارد که آن مفهوم اضافه، تشبیه رسالت به طوماری است که با این مهر پایان یافت، پس باز هم مفهومش پایان دادن است» (مطهری، ۱۳۸۸).

۲-۲. عقل و خاتمیت

در مورد خاتمیت نمی‌توان استدلال عقلی آورد و آنچه در توضیح آن بیان شده و می‌شود جنبه معقول‌سازی (Rationalization) دارد نه جنبه برهانی و استدلالی (Reasoning). خاتمیت، بحثی درون دینی و نقلی است که به گفته علامه حلی (۷۲۶۶۴۸) در کتاب *واجب الاعتقاد* از ضروریات دین اسلام است. (صادقی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۶)

۳. دیدگاه شهید مطهری در تبیین خاتمیت

شهید مطهری سخن خود را درباره تبیین خاتمیت با بحثی پیرامون علل تجدید نبوت‌ها شروع می‌کند. ایشان در آثار خود میان نبوت تبلیغی و نبوت تشریحی تفکیک گذاشته است و پیامبران را به پیامبران صاحب شریعت و پیامبران مبلغ شرایع انبیای گذشته تقسیم می‌کند. وی فلسفه و حکمت ختم نبوت را در هر یک از این دو قسم نبوت، متفاوت از دیگری می‌داند، ولی پایه و اساس فلسفه ختم نبوت در هر دو قسم را یکی می‌داند و آن رشد عقلی و علمی بشر است. ایشان دوره‌های تاریخی حیات بشر را به دو دوره کودکی و دوران بلوغ و رشد عقلانی تقسیم می‌کند و ظهور اسلام را در میان این دو دوره

می‌داند. استاد شهید، فلسفه ختم نبوت تشریحی را در دو بعد مطرح می‌کند: اول، صلاحیت و لیاقت بشر برای دریافت آخرین شرایع و دوم، توانایی حفظ شریعت خاتم. نبوت جریان پیوسته است و پیام خدا یعنی، دین، حقیقتی بیشتر نیست، ولی ظهور پیامبری پیامبران، تجدید دائمی شرایع و نسخ‌های مداوم کتب آسمانی این سؤال را پیش می‌کشد که چرا پس از اسلام و با اعلام ختم نبوت، ارتباط انسان با جهان غیب یکسره منقطع شد و نه تنها پیامبر تشریحی (صاحب شریعت) نیامده و نخواهد آمد بلکه پیامبر تبلیغی نیز نیامده و نخواهد آمد.

۳-۱. علل تجدید نبوت‌ها

استاد مطهری برای تبیین فلسفه و راز ختم نبوت سه علت عمده تجدید نبوت‌ها را بیان می‌کند و برطرف شدن این عوامل را در عصر خاتمیت، علل اصلی خاتمیت می‌داند. این علل عمده عبارتند از: تحریف، نقص و نیاز به تفسیر و تبلیغ.

۳-۱-۱. تحریف

یکی از علل تجدید رسالت و ظهور پیامبران جدید، تحریف و تبدیل‌هایی است که در تعلیمات و کتب مقدس پیامبران رخ می‌داده است. بشر قدیم به علت عدم رشد و عدم بلوغ فکری قادر به حفظ کتاب آسمانی خود نبود. کتاب‌های آسمانی تحریف می‌شد و یا به کلی از بین می‌رفت. از این رو لازم می‌شد که این پیام تجدید شود. (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۴۱) بنابراین، یکی از دلایل تجدید پیامبران و شرایع جدید از بین رفتن محتوای ادیان پیشین و تحریف کتب آسمانی است در حالی که این مسئله در مورد خاتمیت صدق نمی‌کند؛ زیرا خداوند خود وعده محفوظ ماندن قرآن از تحریف و تغییر را داده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر: ۹).

آیه فوق به منتفی شدن مهمترین علت تجدید نبوت و رسالت از تاریخ نزول قرآن به بعد اشاره می‌کند و در حقیقت، تحقق یکی از ارکان ختم نبوت یعنی، بلوغ اجتماعی بشر را اعلام می‌کند. نزول قرآن زمانی صورت گرفت که بشر دوره کودکی را طی کرده بود و می‌توانست کتاب آسمانی را از تحریف حفظ کند. مسلمانان از همان بدو نزول قرآن به حفظ و نگهداری قرآن اهتمام ویژه‌ای نشان دادند

به گونه‌ای که امکان هیچ تحریف و تغییری نبود. به همین دلیل علت عمده تجدید پیام و ظهور پیامبر جدید منتفی می‌شد و شرط لازم، نه شرط کافی یعنی، جاویدماندن یک دین موجود می‌شد.

۳-۱-۲. نقص

در دوره‌های پیشین، انسان‌ها به واسطه عدم بلوغ و رشد کافی قادر نبودند که نقشه‌ای جامع و کامل برای مسیر خود دریافت کنند تا بتوانند با استفاده از آن نقشه، راه خود را ادامه دهند. لازم بود که مرحله به مرحله و منزل به منزل راهنمایی شوند، ولی در دوره جدیدی که اسلام ظهور کرد، بشر توانایی دریافت این نقشه کلی را داشت. با پیدایش این امکان و این استعداد در عصر رسالت ختمیه و بعد از آن، طرح کلی و جامع در اختیار بشر قرار گرفت و علت تجدید نبوت‌ها و شرایع نیز منتفی شد. علمای امت اسلام، متخصصانی هستند که با استفاده از نقشه کلی راهنمایی که اسلام به دست می‌دهد و با تدوین و تنظیم آیین‌نامه‌ها و تاکتیک‌های موقت، راه را نشان می‌دهند.

۳-۱-۳. نیاز به تفسیر و تبلیغ

پیامبران در مجموع دو وظیفه داشتند: یکی اینکه از جانب خدا برای بشر قانون و دستورالعمل می‌آوردند و دوم اینکه مردم را به اطاعت از خدا و عمل به دستورها و قوانین الهی آن عصر و زمان دعوت و تبلیغ می‌کردند. بسیاری از پیامبران، پیامبران تبلیغی بودند نه تشریحی. اسلام که ختم نبوت را اعلام کرده است نه تنها به نبوت تشریحی خاتمه داده بلکه به نبوت تبلیغی نیز پایان داده است. حقیقت این است که وظیفه اصلی نبوت و هدایت وحی، همان وظیفه اول است، اما تبلیغ، تعلیم و دعوت وظیفه‌ای نیمه‌بشری و نیمه‌الهی است. وحی رهنمودهایی دارد که از دسترس حس، خیال، عقل، علم و فلسفه بیرون است و چیزی از اینها جانشین آن نمی‌شود. آن نوع وحی که چنین خاصیتی دارد وحی تشریحی است نه تبلیغی. وحی تبلیغی برعکس است.

۳-۲. راز خاتمیت و جاودانگی اسلام

از نظر شهید مطهری، پیامبر ﷺ کسی است که جمیع مراتب را طی کرده است و مرحله طی نشدنی یا طی نشده از نظر او و از نظر کار او وجود ندارد: «الخاتم من ختم المراتب باسرها». بنابراین، چیزهایی که

با وحی و الهام باید به بشر القا شود، ابلاغ شده و راه نرفته و سخن نگفته دیگری باقی نمانده است. از این رو وقتی تمام مراحل که در این قسمت وجود دارد به پایان رسید، خواه ناخواه نبوت هم ختم می‌شود. ایشان در توضیح این مطلب می‌فرماید: «مسائلی که بشر با وحی و الهام باید آنها را کشف کند و از این طریق باید به بشر الهام شود نامتناهی نیست، محدود است و متناهی. وقتی آنچه که در ظرفیت و استعداد بشر هست، بیان شد، مطلب ختم می‌شود» (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۵۹). ایشان خاتمیت و جاودانگی اسلام را بر فطری بودن دین متکی می‌کند؛ زیرا اگر معارف و آموزه‌های اسلامی، فطری یا مبتنی بر فطرت باشد تغییرناپذیر و جاویدان خواهد ماند.

رمز دیگر خاتمیت و جاودان بودن این دین که آن نیز از هماهنگی با قوانین فطری سرچشمه می‌گیرد این است که برای احتیاجات ثابت و دائم بشر، قوانین ثابت و لایتغیری در نظر گرفته و برای اوضاع و احوال متغیرویی، وضع متغیری را پیش‌بینی کرده است. (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۱۹۱) از دیدگاه شهید مطهری مفهوم اجتهاد در فلسفه ختم نبوت، نقش مهمی دارد. علمای امت در دوران خاتمیت که عصر علم است، می‌توانند با معرفت به اصول کلی اسلام و شناخت شرایط زمان و مکان، آن کلیات را با شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی تطبیق دهند و حکم الهی را استخراج و استنباط کنند. از این رو با اینکه نیاز بشر به تعلیمات الهی و دین، همواره باقی است نیاز به تجدید نبوت و آمدن کتاب آسمانی و پیامبر جدید برای همیشه منتفی شد و پیامبری پایان پذیرفت (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۴۱). شهید مطهری در ادامه می‌فرماید: «روشن شد که معنای ختم نبوت این نیست که نیاز بشر به تعلیمات الهی و تبلیغاتی که از راه وحی رسیده، رفع شده است و چون بشر در اثر بلوغ و رشد فکری نیازی به این تعلیمات ندارد، نبوت پایان یافت. خیر، ابدًا. نیاز به وحی جدید و تجدید نبوت‌ها رفع شده است نه نیاز به دین و تعلیمات دینی» (مطهری، ۱۳۷۵، ص ۴۴).

۳-۳. ارکان خاتمیت

۳-۳-۱. انسان و اجتماع

انسان هم جنبه‌های ثابت و هم جنبه‌های متغیر دارد. بنابراین، باید هم از اصول ثابت پیروی کند و هم از اوضاع متغیر تبعیت کند.

۳-۳-۲. وضع خاص قانون گذاری اسلام

اسلام اصول ثابتی دارد و فروع متغیری که ناشی از همین اصول ثابت است؛ یعنی به موازات انسان، اسلام قوانین ثابت و متغیر دارد. اسلام برای چیزهایی که مدار انسانیت انسان را تشکیل می دهد و باید ثابت بماند قوانین ثابت دارد و برای چیزهایی که مربوط به مدار انسان نیست، فروع متغیری در محدوده همان اصول ثابت دارد و یا دخالتی نمی کند و بشر را مختار و آزاد گذاشته است.

۳-۳-۳. علم و اجتهاد

وقتی که عالم به روح اسلام آشنا شد و اهداف و وسیله ها را هم شناخت و توانست فروع را به اصول برگرداند وظیفه واقعی خود را انجام داده است. در واقع، مجتهد یا فقیه کسی است که بصیر در دین است.

۳-۳-۴. استعداد پایان ناپذیر کتاب و سنت

رکن چهارم خاتمیت آن چیزی است که موضوع تفقه و تفکر و اجتهاد است، پس رکن چهارم، فیاضیت و پایان ناپذیری زمینه اجتهاد در استنباط و جوشانی و تمام ناشدنی آن است؛ یعنی چیزی که هر زمان تازه است. دین مانند طبیعت است که تفسیر آن پایان ناپذیر است و در هر زمان، بشر موظف است روی آن تفکر و تدبر کند تا به استخراج و استنباط حقایق تازه دست یابد. (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۱۲۱)

۴. دیدگاه اقبال لاهوری در تبیین خاتمیت

اقبال لاهوری متفکر پارسی سرای پاکستانی در قرن بیستم، درباره پیامبری و پایان آن مطلبی مطرح می کند که تا آن زمان در جهان اسلام سابقه نداشت. نگاه ویژه وی به این مسئله ناشی از دیدگاه خاصی است که ایشان درباره اصل نبوت و وحی داشته است. تأثیرپذیری ایشان از فلسفه تجربی غرب مثل فلسفه کانت و برگسون و آشنایی وی با افکار فیلسوفانی مانند شلایر ماخر، باعث ظهور نگاه ویژه ای توسط وی درباره خاتمیت شد به طوری که قبل از ایشان کسی با این نگاه جدید به مسئله نپرداخته بود. (منزه، ۱۳۹۳) ایده ای که اقبال لاهوری مطرح کرد بدین صورت بود که عقل بشری به اندازه ای از رشد و بالندگی دست یافته است که انسان می تواند به وسیله آن، بقیه مسیر را برای رسیدن

به سعادت و هدایت طی کند. بنابراین، در دین خاتم، عقل جانشین وحی شده است و ارسال رسل و ادامه نبوت لازم نیست. وی با پذیرش تحلیل آگوست کنت از مراحل تاریخ^۱ معتقد بود که پیامبران، متعلق به دوران حاکمیت غرایز هستند. وقتی بشر، آن دوران یعنی، حاکمیت غریزه را پشت سر گذاشت و به دوره حاکمیت عقل رسید بی‌نیاز از پیامبر و وحی می‌شود. اقبال، ماهیت وحی را نوعی تجربه دینی می‌داند و پیامبر صلی الله علیه و آله را همچون عارف می‌شمارد که به خودآگاهی‌های باطنی رسیده و گفته‌هایش حاصل تعمق او در باطن خویشتن است. او با اشاره به تجربه باطنی بودن نبوت می‌گوید: «کار این اندیشه آن است که در برابر ما چشم انداز تازه‌ای از معرفت در میدان تجربه درونی می‌گشاید» (اقبال لاهوری، بی‌تا، ص ۱۴۷).

با توجه به اینکه اقبال، سرشت وحی را نوعی از غریزه می‌داند نظریه‌اش پیرامون خاتمیت را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد:

- بشر دوران کودکی و دوران بزرگسالی خود را تجربه کرده است. در دوران کودکی، انسان تحت فرمان شهوت و غریزه و در دوران بزرگسالی زیر فرمان عقل است؛
- منابع معرفت در دوران کودکی، غریزه و عقل فلسفی نگر بود. در دوران جدید، منابع معرفت، طبیعت، تاریخ و نوعی تجربه باطنی است. در این دوران، عقل استقرایی، حاکمیت پیدا می‌کند و شهود باطنی نیز ارزشمند محسوب می‌شود. انفس و آفاق هر دو منبع تجربه هستند و در تجربه آفاقی به تاریخ و طبیعت توجه می‌شود. در جهان قدیم، تاریخ و طبیعت، منبع معرفت نبودند و تنها عقل فلسفی تجریدی همراه با غرایز درونی حاکمیت داشتند؛

۱. آگوست کنت، بنیان‌گذار مکتب یوزیتویسم مدعی بود که اندیشه بشری سه مرحله را طی کرده است: اول، مرحله ربانی یعنی، حاکمیت غرایز/کودکی که در آن براساس اندیشه‌های دینی به تبیین پدیده‌ها می‌پردازد؛ دوم، مرحله مابعدالطبیعی یا فلسفی که در آن براساس اندیشه‌های مابعدالطبیعی و عقلی به تحلیل و تبیین پدیده‌ها می‌پردازد و سوم، مرحله علمی یا بلوغ که براساس تجربه حسی به تبیین پدیده‌ها می‌پردازد.

- پیامبری نوعی انرژی روانی است که به وسیله آن، افراد در اندیشه و عمل خود از احکام و دستورات حاضر و آماده تبعیت می کنند. پیامبری متعلق به دوران حاکمیت غرایز است؛ زیرا وحی نوعی غریزه است؛

- پیغمبر اسلام ﷺ میان جهان قدیم و جدید است. آنجا که به منبع الهام وی مربوط می شود به جهان قدیم تعلق دارد و آنجا که پای روح الهام وی در کار می آید متعلق به جهان جدید است؛
- رسالت با ظهور اسلام در نتیجه اکتشاف ضرورت پایان یافتن خود رسالت به حد کمال می رسد و این مستلزم دریافت هوشمندانه این امر است که زندگی نمی تواند پیوسته در مرحله کودکی و رهبری شدن از خارج باقی بماند (اقبال لاهوری، بی تا، ص ۱۴۵؛ صادقی، ۱۳۸۶، ص ۲۱۸).

۵. دیدگاه دکتر سروش در تبیین خاتمیت

یکی دیگر از روشن فکران معاصر در زمینه فلسفه خاتمیت، دکتر سروش است. ایشان وحی را تجربه دینی پیامبر ﷺ می داند و بر اساس تئوری های خود از دین، تلقی های متفاوتی در تبیین خاتمیت دارد که در ذیل به بعضی از آنها اشاره می شود:

۵-۱. تلقی اول

دکتر سروش بر اساس تئوری قبض و بسط تئوریک شریعت که متون دینی را گرسنه معنا و شریعت را صامت و ساکت می داند، راز خاتمیت را در این می بیند که چون وحی به صورت زنده و تفسیر نشده در اختیار انسان قرار دارد، گویا هر لحظه بر مردم وحی می بارد و همیشه این وحی که نوعی تجربه باطنی پیامبر ﷺ بود به شکل تازه و دست نخورده وجود دارد و انسان می تواند با مراجعه مستقیم به وحی، آن را به نطق وادارد و متناسب با تحولات و نیازهای زمانه تفسیر کند و حاجات خود را از آن بیابد. از این رو دیگر به وحی و پیامبر جدید نیاز نیست. وی می گوید: «به همین دلیل منبعی پایان ناپذیر در اختیار ما و در اختیار عموم بشریت قرار گرفته است، نوعی وحی است که تجربه اش پایدار است و آدمیان مرتبا می توانند به او مراجعه بکنند و از او معانی و حاجات خود را بدر آورند. این راز خاتمیت است. راز خاتمیت

دین اسلام این است که وحی پیامبر به صورت تفسیر نشده در اختیار مردم قرار گرفته است و تفسیرش با مردم است» (سروش، ۱۳۷۶، ص ۷۷).

۵-۲. تلقی دوم

تلقی دوم ایشان از خاتمیت براساس دیدگاه اقبال در مورد خاتمیت شکل گرفته است. وی معتقد است که دوران وحی سپری شده است و مردم مستغنی از آن هستند. اکنون دوره عقل است و باید به عقل جمعی رجوع کرد. راز خاتمیت در این است که چون ارزش‌های مورد نظر انبیا مانند حق طلبی و عدالت جویی در میان بشر نهادینه شده است بشر از تذکار انبیا مستغنی است. (سروش، ۱۳۸۵، ص ۱۲۸)

۵-۳. تلقی سوم

دکتر سروش بر این باور است که با بسط تجربه نبوی، دیگر نیازی به تجدید نبوت نیست. پیامبران برای خود تجربیاتی عبارت از تجربه باطنی و بیرونی داشتند. در عصر خاتمیت با بسط تجربه‌های پیامبر صلی الله علیه و آله می‌توان دین را فربه و غنی کرد؛ یعنی همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله تجربه نبوی داشت بعد از ایشان هم مردم تجربه او را ادامه می‌دهند. براساس این تلقی، خاتمیت به معنای برداشته شدن عنصر مأموریت و ولایت از تجارب دینی است، اما اصل تجارب ادامه دارد. این استدلال از چند قضیه حمله تشکیل شده است که عبارتند از:

- وحی، تجربه دینی است (صغری)؛
- تجارب دینی ادامه دارد (کبری)؛
- پس وحی ادامه دارد (نتیجه).

دکتر سروش در این مورد می‌گوید: «باب فیض الهی و تجربه دینی هیچ‌گاه بسته نیست و آدمیان همواره می‌توانند پیروی باطنی از پیامبر صلی الله علیه و آله کنند و به تبع و طفیل او به احوال و مقامات و مواجهه دست یابند. تجربه پیامبرانه معراج در دسترس همه پیروان پیامبر است.» (سروش، ۱۳۸۵، ص ۱۱۷)

بنابراین، اکنون این سؤال پیش می‌آید که اکنون که وحی ادامه دارد در خاتمیت چه چیزی خاتمه یافته است. پاسخ دکتر سروش این است که در خاتمیت، عنصر مأموریت رخت برمی‌بندد.

۶. نقد شهید مطهری بر دیدگاه اقبال لاهوری

شهید مطهری چهار انتقاد اساسی بر نظریه اقبال مطرح می‌کند که سه مورد از آنها را می‌توان نوعی تناقض درونی در دیدگاه اقبال دانست؛ زیرا اقبال از پذیرش چنین نتایجی در مواضع دیگرش خودداری می‌کند و خود نیز آنها را قبول ندارد.

۱-۶. بی‌نیازی بشر از دین

از دیدگاه استاد مطهری لازمه تبیین اقبال از خاتمیت این است که نه تنها به وحی جدید و پیامبری جدید نیازی نیست بلکه به راهنمایی وحی هم نیازی نیست؛ زیرا هدایت عقل تجربی، جانشین هدایت وحی است. اگر تبیین اقبال صحیح باشد مستلزم ختم دیانت است نه ختم نبوت و کار وحی اسلامی تنها اعلام پایان دوره دین و آغاز دوره عقل و علم است در حالی که این مطلب نه تنها خلاف ضرورت اسلامی است بلکه مخالف نظریه خود اقبال است. تمام تلاش اقبال در این است که علم و عقل برای جامعه بشر لازم است، اما کافی نیست. بشر به دین و ایمان مذهبی، همان اندازه نیازمند است که به علم. اقبال، خود تصریح می‌کند که زندگی نیازمند اصول ثابت و فروع متغیر است و کار اجتهاد اسلامی، کشف انطباق فروع بر اصول است. بنابراین، نیاز به راهنمایی وحی برای همیشه باقی است و هدایت عقل تجربی نمی‌تواند جانشین هدایت وحی شود.

براساس گفته شهید مطهری، اقبال از یک سو بر وحی به عنوان معرفتی متخذ از غریزه و تجربه باطنی و پیوند آن به عصر قدیم تأکید می‌ورزد که نتیجه آن نفی کلی نیاز بشر به وحی و ختم دیانت است و از سوی دیگر بر عنصر حرکت در ساختمان اسلام براساس تداوم اجتهاد تصریح می‌کند که لازمه آن ضرورت وحی اسلامی در دوره جدید است در حالی که این دو با هم ناسازگار هستند. در واقع استاد مطهری از عدم انسجام درونی در تفکر اقبال پرده برمی‌دارد. (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۵۶)

۶-۲. تبیین نادرست از سرشت وحی

نظریه اقبال درباره وحی، متضمن دو نکته اساسی است: ازسویی وی با تأثیرپذیری از فلسفه برگسون، وحی را از سنخ غریزه می‌داند و ازسوی دیگر تحت تأثیر تجربه‌گرایان دینی به‌ویژه شلایرماخر به وحی تجربی معتقد است. هر دو بخش نظریه اقبال در تعارض با وحی اسلامی و به‌طور کامل مردود است. شهید مطهری به بخش اول نظریه وحی یعنی، وحی غریزی می‌پردازد و غریزه را دارای ویژگی صددرصد طبیعی و از نظر مرتبه، نازل تر از حس و عقل می‌داند که قانون خلقت در مراحل اول حیاتی حیوان در حیوانات قرار داده است. با رشد هدایت‌های درجه بالاتر یعنی، حس و عقل، غریزه ضعیف می‌شود و فروکش می‌کند. درحالی‌که وحی، هدایتی مافوق حس و عقل و در اعلا درجه آگاهانه است. جنبه آگاهانه بودن وحی به درجات غیر قابل توصیفی بالاتر از حس و عقل است. فضایی که به‌وسیله وحی اکتشاف می‌شود بسی وسیع‌تر و ژرف‌تر از فضایی است که عقل تجربی قادر به اکتشاف آن است. مرحوم مطهری سپس تأسف می‌خورد که چرا با وجود ارادت اقبال به عرفا به‌ویژه مولوی، در نظریه آنها بیشتر دقت و تعمق نکرد تا این نکته را دریابد که وحی از نوع غریزه نیست بلکه روح و حیاتی است برتر از روح و حیات عقلانی.

۶-۳. عدم امکان تجارب درونی و عرفانی

اقبال معتقد بود که دیگر ادعای هیچ‌کس را مبنی بر اینکه با عالم فوق طبیعت ارتباط دارد، نمی‌توان پذیرفت، اما استاد مطهری بر آن است که اگر نظریه اقبال درست باشد باید با تولد عقل تجربی، چیزی که اقبال آن را تجربه درونی می‌نامد یعنی، مکاشفات اولیاءالله نیز پایان یابد؛ زیرا فرض بر این است که این امور از نوع غریزه هستند و با ظهور عقل تجربی، غریزه که راهنمایی از بیرون است، فروکش می‌کند و حال آنکه خود اقبال تصریح می‌کند که تجربه باطنی برای همیشه باقی است و از نظر اسلام، تجربه درونی یکی از منابع سه‌گانه معرفت یعنی، طبیعت، تاریخ و تجربه درونی است.

از دیدگاه اقبال، تجارب عرفانی و باطنی دیگر تجاربی طبیعی هستند و باید مانند دیگر تجارب بشری نقادانه بحث و تحلیل شوند. به نظر شهید مطهری، مقصود اقبال این است که با پایان یافتن

نبوت، الهامات و مکاشفات و کرامات اولیاء الله پایان نیافته است، ولی حجیت و اعتبار گذشته آنها پایان یافته است. در گذشته که هنوز عقل تجربی تولد نیافته بود معجزه و کرامت، سندی طبیعی و قابل قبول و غیرقابل تشکیک بود، ولی برای بشر رشد یافته و به کمال عقلانی رسیده (بشر دوره ختمیه) این امور دیگر حجیت و سندیت ندارد و مانند هر حادثه و پدیده دیگر باید مورد تجربه عقلانی قرار گیرد. عصر قبل از خاتمیت، عصر معجزه و کرامت بود؛ یعنی معجزه و کرامت، عقل ها را تحت نفوذ خود قرار می دادند، ولی عصر خاتمیت عصر عقل است. عقل، مشاهده کرامت را دلیل بر چیزی نمی گیرد مگر آنکه با معیارهای خود، صحت و اعتبار یک حقیقت کشف شده از راه الهام را کشف کند.

۴-۶. جانشین کردن علم به جای ایمان

شهید مطهری در اشکال چهارم خود به اقبال می گوید: «اقبال دچار همان اشتباهی شده که جهان غرب شده است؛ یعنی جانشین کردن علم به جای ایمان. در صورتی که اقبال، سخت مخالف جانشینی علم است، ولی راهی که در تبیین خاتمیت طی کرده است به همین نتیجه می رسد». (مطهری، ۱۳۷۸، ص ۴۸)

۷. نقد و بررسی دیدگاه دکتر سروش

آقای سروش در تلقی های سه گانه ای که گذشت، دیدگاه منسجمی ندارد. ایشان در تلقی اول، وحی را زنده و انسان ها را هر لحظه از آن بهره مند می داند، ولی در تلقی دوم، عصر خاتمیت را منقطع از وحی و حاکمیت را از آن عقل استقرایی می پندارد و در تلقی سوم به بسط تجربه نبوی تمسک می جوید.

۷-۱. نقد تلقی اول

در این تلقی، يك تناقض آشکار وجود دارد؛ زیرا آقای سروش از سویی وحی را تجربه دینی می داند و از سوی دیگر مدعی است که انسان با يك وحی تازه و مطرا روبه رواست؛ یعنی عین همان الفاظ و کلمات که بر پیامبر ﷺ نازل شده است اکنون بدون تفسیر در اختیار انسان قرار دارد. در صورتی که تجربه دینی، جنبه معرفتی ندارد و صرف احساس، وابستگی مطلق به قدرت متمایز از جهان است و حسی و

عاطفی است، پس ادعای ایشان بی‌معناست و اگر هم بگویند که تجربه دینی، جنبه‌ای معرفتی دارد انتقال تجربه بدون تفسیر امکان ندارد. چنان که خود نیز بدان اعتراف کرده است: «چنان که دین تفسیر نشده نداریم، تجربه تفسیر نشده هم نداریم. باری از وحی به زبور داریم تا وحی به آدمی اعم از عارفان و پیامبران و شاعران. اینها همه تجرب دینی‌اند و این تجربه‌های باطنی چنان که گفتیم همه حاجت به تفسیر دارند. در حقیقت هیچ تجربه ناب نداریم». بنابراین، اگر وحی تجربه دینی است و تجربه دینی هم حالات و انفعالات درونی پیامبر ﷺ است چگونه عین تجربه باطنی پیامبر ﷺ بدون تفسیر در اختیار انسان قرار دارد. همچنین تجربه دینی هم که ویژگی زبانی ندارد، پس چگونه عین آن الفاظ و کلمات در اختیار انسان قرار دارد. (صادقی، ۱۳۸۶، ص ۲۲)

۷-۲. نقد تلقی دوم

این تلقی از خاتمیت از دو جهت قابل نقد است:

- نمی‌توان ادعا کرد که بی‌نیازی و استغنا از تعالیم پیامبران از دیدگاه اقبال، استغناي محمود است. به این معنا که تعالیم پیامبران چنان در ضمیر آدمیان رسوخ کرده است که در حکم بدیهیات درآمده‌اند. بنابراین، بشر از تذکارات انبیا بی‌نیاز شده است.

- اصل این ادعا که آدمیان از تذکارات انبیا بی‌نیاز شده‌اند ادعای ناموجهی است؛ زیرا به وضوح دیده می‌شود که در جهان کنونی، ناهنجاری‌هایی که پیامبران برای برداشتن آنها مبعوث می‌شدند همچنان به صورت زشت‌تر و شدیدتر وجود دارد و حتی مدعای آقای سروش که در عصر حاضر تعالیم پیامبران چنان در ضمیر آدمیان رسوخ کرده که برایشان ملکه شده است و همه مردم حق طلب و عدالت جو شده‌اند، درست نیست؛ زیرا حق جویی و عدالت خواهی، فطری است و اختصاص به عصر حاضر ندارد. مشکل در این است که بسیاری از انسان‌ها به حق و عدالت گردن نمی‌نهند و هرکس حقیقت و عدالت را با معیارهای خودش و در راستای منافع خویش تفسیر می‌کند. در گذشته هم نمرودها، فرعون‌ها و ابوسفیان‌ها نمی‌گفتند با حق و عدالت مخالف هستند بلکه می‌گفتند حق با خودشان است. امروز هم امپریالیسم بین‌المللی مفاهیمی مانند آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را در

جهت خواسته‌های استعماری خود تفسیر می‌کنند و اهداف امپریالیستی و توسعه‌طلبانه خود را در قالب این مفاهیم دنبال می‌کنند. مشکل همیشگی جامعه بشری، اجرای درست عدالت و مفاهیمی مانند آن و معیار تشخیص آنهاست نه ضدیت با عدالت و حقیقت. (رک، احسانی، ۲۰۰۹)

۷-۳. نقد تلقی سوم

در نقد این تلقی می‌توان گفت که بطلان صغرای قیاس (تجربه دینی بودن وحی) ثابت شده است. با اثبات کذب صغرای قیاس، کذب، نتیجه بدیهی است و همچنین تلقی ایشان درباره بسط و تداوم وحی نبوی با ختم نبوت و انقطاع وحی سازگار نیست. (بهمن پور و دیگران، ۱۳۸۴، ص ۱۱۰) بنابراین، خاتمیت به معنای برداشتن عنصر مأموریت از تجارب دینی نیست (رک، احسانی، ۲۰۰۹).

۸. نتیجه‌گیری

- بحث سر خاتمیت در دوره معاصر به دلیل نقدهای برون دینی، بحث گسترده‌ای را در کلام جدید اسلامی به وجود آورده است و متفکران جدید به تحلیل خاصی از وحی، نبوت و خاتمیت پرداختند. این نوع نگرش به مسئله خاتمیت با سخنان اقبال آغاز شد و با نقدهای شهید مطهری بر سخنان وی گسترش و تکامل یافت. دکتر سروش نیز با تأییدپذیری از اقبال، تبیین‌های متفاوتی نسبت به این مسئله دارد.

- شهید مطهری راز خاتمیت را منتفی شدن علل تجدید نبوت‌ها در دوره پیامبر ﷺ و جاودانگی اسلام می‌داند و ارکان خاتمیت را مبتنی بر وضع خاص قانون‌گذاری اسلام، استعداد پایان‌ناپذیر کتاب و سنت و اجتهاد ذکر می‌کند.

- اقبال لاهوری، فلسفه و راز خاتمیت را تکامل عقلی و رشد فهم انسان می‌داند و معتقد است که انسان با اتکا به عقل و فهم و با در دست داشتن معارف و قوانین اسلام، دیگر نیازی به پیامبر ندارد و می‌تواند مسیر سعادت را بییماید و به آن برسد. اقبال، خاتمیت را به معنای پایان یافتن دوران غریزه و هدایت غریزی در اثر تولد و رشد خرد استقرایی تفسیر کرده است. شهید مطهری در نقد این نظریه دلیل اقبال را تام نمی‌داند و معتقد است که اگرچه عقل، راهبر توانمندی است، ولی نمی‌تواند به عنوان

راز خاتمیت معرفی شود بلکه سه عنصر مصونیت اسلام از تحریف، عدم نیاز به ارسال انبیای تبلیغی و اجتهاد در کنار هم، مایه سرخاتمیت هستند.

- دکتر سروش به‌عنوان یکی از متفکران دوره جدید، دیدگاه منسجمی در تبیین خاتمیت ندارد. ایشان در تلقی اول، راز خاتمیت را تجربه تفسیرنشده پیامبر ﷺ می‌داند. به همین دلیل وحی را زنده می‌داند و انسان‌ها را هر لحظه از آن بهره‌مند می‌داند. در تلقی دوم با پیروی از اقبال معتقد است که دوران وحی سپری شده است و مردم بی‌نیاز از وحی هستند و در تلقی سوم معتقد است که احیای دین در زمان خاتمیت، تنها با تکرار تجربه نبوی ممکن است و به همین دلیل فایده تجدید نبوت که توسعه دین است در زمان ختم نبوت با بسط تجربه‌های پیامبرانه برآورده می‌شود که هر سه تبیین، دارای اشکال و قابل خدشه است.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۸۸). مترجم: الهی قمشبه‌ای، مهدی. قم: اسوه.
۲. اقبال لاهوری، محمد (بی‌تا). *احیای فکر دینی در اسلام*. مترجم: آرام، احمد. تهران: کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی.
۳. احسانی، میرزا حسین (۲۰۰۹). *خاتمیت و تقد دیدگاه روشنفکران*. Kabulpen.com.
۴. امامی، مسعود (بی‌تا). *تأملی در فلسفه ختم نبوت از دیدگاه شهید مطهری*. قم: نشر معارف.
۵. بهمن پور، سعید، سبحانی، جعفر، و سروش، عبدالکریم (۱۳۸۴). *خاتمیت و ولایت*. بی‌جا: نشر سمپاد.
۶. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۵). *بسط تجربه نبوی*. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۷. سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶). *فریه‌تراز ایدئولوژی*. تهران: مؤسسه فرهنگی صراط.
۸. صادقی، هادی (۱۳۸۶). *درآمدی بر کلام جدید*. قم: نشر معارف و انتشارات طه.
۹. عمید، حسن (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی عمید*. تهران: امیرکبیر.
۱۰. مسعود، جبران (۱۳۷۳). *فرهنگ الفبایی ال‌رائد (عربی فارسی)*. مشهد: آستان قدس رضوی.
۱۱. مطهری، مرتضی (۱۳۸۸). *خاتمیت*. قم: انتشارات صدرا.
۱۲. مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). *ختم نبوت*. قم: انتشارات صدرا.
۱۳. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). *وحی و نبوت*. قم: انتشارات صدرا.
۱۴. منزه، مهدی (۱۳۹۳). *آرای متفکران جدید درباره خاتمیت*. pajoohe.Com.